

شرّ از منظر قرآن کریم

علی الهداشتی

عضو هیأت علمی دانشگاه قم

چکیده

با توجه به طرح مجدد موضوع شرّ توسط فیلسوفان جدید بویژه فیلسوفان دین و تفسیرهای متفاوتی که از سوی فیلسوفان الهی و متکلمان در شرق و غرب، در گذشته و حال از آن شده و نقدهایی که بر بسیاری از آن تفسیرها وارد شده است، مناسبت دارد که دیدگاه قرآن را در این زمینه جویا شویم. نگارنده در این مقاله با تفکر و تعمق در آیات کریمه الهی برای تحلیل مسأله شر تلاش تازه‌ای را معمول ساخته است تا به کمک قرآن که تبیین کل شیء است، برای بسیاری از اموری که شر نامیده می‌شود، پاسخ مناسب عرضه کند.

کلید واژه‌ها: خیر، شر، نفع، ضرر، علم خدا، قدرت خدا، خیرخواهی خدا، عدل خدا، رحمت و حکمت خدا.

۱. مقدمه

بررسی زندگی انسان‌ها و جوامع بشری به روشنی نشان می‌دهد که برخی از آنها در طول حیاتشان از بیشترین و بهترین امکانات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند و گروهی دیگر جز رنج و درد، فقر و گرسنگی، گرفتاری و مصیبت از این جهان نصیب نمی‌برند؛ حال آن‌که هر دو گروه مخلوق یک خدایند^{۳۳}. خدایی که عالم^{۳۴}، قادر^{۳۵}، عادل^{۳۶}، حکیم و خیرخواه مطلق و مهربان‌ترین مهربانان است^{۳۷}.

در آیات کریمه قرآن ملاحظه می‌شود، همان خدایی که سلیمان را آن‌چنان سلطنت و قدرت می‌دهد که بر انس و جن و پرنندگان حکم می‌راند^{۳۸} و بادها را در تسخیر خود دارد^{۳۹}، ایوب علیه السلام را با ابتلای به بیماری‌ها و مرگ عزیزان آن‌چنان دچار رنج و محنت می‌کند که شکایتش به درگاه او بلند می‌شود و ندای می‌دهد: «انّی مسنی الضّر»^{۴۰}؛ حال آن‌که هر دو از صالحان و انبیای الهی بودند و حتی قصه آن دو هم در قرآن کریم در کنار یکدیگر ذکر می‌شود^{۴۱}.

بلایای طبیعی نیز پنجه در پنجه بشر افکنده و او را به دیار نیستی می‌کشاند؛ چنان‌که گاه طوفانی سهمگین شهری را با همه ساکنانش از مرد و زن، و پیر و جوان زیر و رو می‌کند و گاه زلزله‌ای مهیب آن را به اعماق زمین فرو می‌برد و گاه آتشفشانی آن را به آتش می‌کشد و زمانی سیلی ویران‌گر آن را در هم پیچیده، از صفحه روزگار برمی‌چیند.

درندگان نیز در صحرا و دریا در کمین آدمیان نشسته‌اند؛ چنان‌که گاه چوپان فقیری که همه دارایی و امید خانواده و فرزنداناش که چند گوسفند اوست، طعمه گرگان می‌شود و گاه با نیش زهرآگین ماری دفتر حیات انسانی را می‌بندد.

همه این بلاهای طبیعی یک طرف و فرعون‌ها و نمرودها و قارون‌ها و ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها از طرف دیگر حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

جوامع را به مخاطره می اندازند. فرعون قومی چون بنی اسرائیل را به ستم خود گرفتار ساخته، فرزندانشان را در برابر چشمتشان از دم تیغ می گذراند^{۴۲} و نمرود ابراهیم پرچمدار توحید را به کوهی از آتش می افکند^{۴۳} و قارون که کلیدهای خزانه او را چندین مرد تنومند بر دوش می کشیدند، فخر فروشانه به میان مردم می رفت^{۴۴} و بیچارگان جز آه سرد فقر و حسرت ناداری چاره دیگری نداشتند و ابو جهل و ابولهب بر پشت بلال و یاسر و سمیه ستمگرانه تازیانه می نواختند و مستانه فریاد بر می کشیدند.

در اینجا سؤال این است که خدا چرا موجودات درنده و درنده خو را آفرید؟ چرا شهرها و آبادی ها را به زلزله ها، سیلابها و آتشفشانها دچار می کند؟ چرا فرعونیان و نمرودیان را بر مردم مسلط می گرداند؟ چرا یکی را کر، دیگری را کر و لال، و سومی را فلج و زمینگر می آفریند؟ چرا بعد از همه این عذاب ها و شکنجه ها در دنیا عذاب مرگ و برزخ و قیامت کبری را برای بندگان مهیا نموده است؟

این سؤالات، بعضی مردمان را به انکار خدا^{۴۵} و برخی را به ثنویت کشانده^{۴۶} و برخی دیگر را به انکار قدرت مطلق یا علم مطلق و یا خیرخواه مطلق بودن او سوق داده است^{۴۷}.

پاسداری از اعتقاد به خدای یکتای قادر مطلق و عالم مطلق و مهربان ایجاب می کند که به این سؤالات و اشکالات که همواره در ذهن ها می خلد، پاسخ داده شود.

در این مقاله سعی بر آن است که این سؤالات به نسان قرآن و برهان پاسخ داده شود.

قبل از پاسخگویی به آنها بررسی این موضوعات ضروری می نماید: مفهوم شر، مصادیق شر، حقیقت شر، شناخت مجموعه هستی، شناخت انسان و هدف از حیات انسان در نگاه قرآن، تفاوت دیدگاه قرآن و عرف در نگرش به خیر و شر.

۲. مفهوم شر و مصادیق آن

راغب اصفهانی در مفردات می‌نویسد:

شر چیزی است که همه از آن روی گردانند؛ چنان که خیر چیزی است که همه آن را خواهان‌اند.

حکما نیز در تعریف اصطلاحی شر گفته‌اند:

شر فقدان ذات یا فقدان کمالی از کمالات شیء است، از آن جهت که آن شیء شایسته داشتن آن کمال را دارد.^{۴۸}

چنان که در معنای خیر گفته‌اند:

خیر چیزی است که همه آن را خواهان‌اند و به واسطه آن بخشی از کمالاتش حاصل می‌شود.

برای شناخت روشن خیر و شر باید مصادیق کمال هر موجودی را بشناسیم تا سلب و فقدان کمال را که هر موجودی از آن گریزان است، دریابیم.

اولین کمالی که همه خواهان آن و از سلبش گریزان‌اند، ذات و نفس خودشان است. هر موجودی خواهان خودش است و از فانی شدن خود می‌گریزد. پس بقای ذات، خیر و فنای آن شر است؛ نیز کمالات شیء نظیر حیات، علم، قدرت، شجاعت، مال، مقام رفیع، آرامش روحی، امنیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، خیرند و در مقابل مرگ، جهل، ضعف، ترس، فقر، ذلت، اضطراب و تشویش روحی، فقدان امنیت جانی، مالی، اجتماعی، شغلی و مانند آنها شرند؛ نیز آنچه ما را به خیر برساند، نافع و مفید و آنچه به ما شر برساند، ضار یا مضر خوانده می‌شود.^{۴۹} مثلاً بیماری شر است؛ اما پرخوری که سبب آن است ضار و مضر نامیده می‌شود؛ نیز بی‌نیازی خیر و کسب نافع خوانده می‌شود.^{۵۰}

بنابر این حوادث طبیعی نظیر زلزله، سیل، آتشفشان، قحطی، و اعمال خلاف اخلاق مانند دزدی، ضرب و جرح ظالمانه، فحشا و گناه ضار و سبب شرند؛ لذا این امور از آن جهت که سبب فقدان کمال و ایجاد درد و رنج‌اند، شر نامیده می‌شوند.

به طور کلی اسباب شرور را به دو قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. اسباب طبیعی: مثل؛ زلزله و سیل و دیگر بلاهای آسمانی که از اراده بشر خارج است؛
۲. اسباب اخلاقی: یعنی شروری که ناشی از اراده و اختیار انسان است؛ مثل؛ بخل، حسد، گناه و فحشا.

۳. حقیقت شر

یکی از موضوعاتی که دیدگاههای گوناگونی درباره آن عرضه شده است، حقیقت شر است؛ به گونه‌ای که برخی چون ثنویه برای شر واقعیتی مستقل از خیر قایل شده و از این رو برای آن مبدئی مستقل پنداشتند تا به خیرخواه بودن حق تعالی خللی وارد نیاید. در مقابل، فیلسوفان از افلاطون تا فیلسوفان اسلامی نظیر ابن‌سینا و ملاصدرا و شیخ اشراق شر را امری عدمی می‌دانند و برای آن مبدئی مستقل نمی‌جویند؛ چون خداوند را فیاض علی‌الاطلاق دانسته، آنچه را از او صادر می‌شود، فیض وجودی می‌خوانند؛ چون برای شر، ذات و حقیقتی مستقل قایل نیستند و آن را بی‌نیاز از جعل جاعل می‌دانند؛ به این ترتیب دامن کبریایی خداوند از شر آفرینی میرا شمرده می‌شود و دیگر حاجتی نخواهد بود که قدرت یا رحمت او مقید خوانده شود.

برخی گفتند: شر معدوم است^{۵۱}؛ اما باید این نکته را متذکر شویم که بین دو قضیه شر معدوم است و شر امر عدمی است، تفاوت وجود دارد. دو قضیه «شر معدوم است» و «شر موجود است»، در تقابل با یکدیگر قرار دارند و رابطه آن دو تناقض است؛ اما وقتی می‌گوییم، شر عدمی است، مراد از این عدم، عدم ملکه است؛ یعنی موجودی شأنیت کمالی را دارد؛ اما فاقد آن است؛ مثل کوری برای انسان و سایر حیوانات یا جهل برای انسان. بدیهی است که شر از نوع دوم است. در اینجا باید بین آنچه که سبب این عدم‌هاست و آنچه که بالذات شر است،

تفکیک به عمل آورد؛ مثلاً صلح و امنیت و آرامش به تعبیری عبارت از نبرد جنگ و نزاع است و جنگ امر وجودی است و غالباً در عرف عامه مردم جنگ شر و صلح و آرامش خیر نامیده می‌شود؛ اما چون اصل در حیات انسان آرامش است و جنگ موجب سلب این آرامش می‌شود، آنچه حکما گفته‌اند که هر چه وجودی است، خیر و هر چه عدمی است، شر است، مشکل شر را چنانکه باید، حل نمی‌کند.

۴. شناخت هستی

برای حل مشکل شر باید دیدگاهمان را نسبت به مجموعه هستی و جایگاه انسان در این مجموعه روشن نماییم.

هستی از دیدگاه قرآن و برهان از مبدأ واجب الوجود که وجودی تمام‌تر و کامل‌تر از آن قابل تصور نیست، آغاز می‌شود و به همان مبدأ ختم می‌یابد.

«هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن»^{۵۲} و «الیه یُرجَع الامر کُلُّه»^{۵۳}.

صدرالمتألهین در برهان صدیقین این سخن زیبای الهی را در قالب برهان عقلی چنین بیان می‌دارد:

وجود حقیقی عینی، واحد و بسیطی است که بین افرادش در برخورداری از اصل واقعت تفاوتی نیست، مگر از جهت کمال و نقص، شدت و ضعف و نظایر آنها. نهایت کمال وجودی مرتبه‌ای است که تمام‌تر و کامل‌تر از آن نیست و حتی تمام‌تر از آن نتوان تصور کرد و آن وجودی است که وابسته به غیر نیست؛ زیرا هر چه وابسته به غیر باشد، ناقص و نیازمند به موجود تمام‌تر از خویش است؛ پس این موجودی که در اعلی مرتبه هستی و قائم به ذات است، واجب الوجود [و مبدأ هستی] است؛ اما بقیه که به او وابسته و قائم هستند، افعال و آثار اویند و برای آنها قوامی نیست، مگر بواسطه او^{۵۴}.

صدرالمتألهین از همین برهان، توحید و سایر صفات کمالی خدا مانند علم، قدرت، اراده، حیات، قیومت و فیاضیتش را نتیجه می‌گیرد^{۵۵}؛ زیرا وجودی که حقیقت صرف و در اعلی مرتبه است، کمالاتش هم باید در اعلی مرتبه باشد. پس

هیچ بخل و نقصی در او متصور نیست و او جواد و رحمان و رحیم است و هستی ممکنات ظهور و نمود رحمت او هستند.

جهان با همه افلاک و اقمارش، پستی و بلندی‌ش، و کوه و دشت و دریایش ظهور رحمت او و از عنایت اوست و قرآن این معنا را چه زیبا بیان کرده است: «الذی اعطى کل شیء خلقه ثُمَّ هدی»^{۵۶}. برابر بینش قرآنی و بر مبنای برهان، هستی در قوس نزول از خدای سبحان آغاز می‌شود و تا ادنی مراتب وجود ادامه می‌یابد و در قوس صعود از ادنی مرتبه وجود آغاز و به همان مبدأ ختم می‌گردد؛ در این دیدگاه هر موجودی در جایگاه خودش مرتبه‌ای از کمال وجودی دارد. بعضی از مراتب آن خیر و کمال تام‌اند و آن موجودات مجرد عقلی محض هستند و بعضی از مراتب آن که به ماده آمیخته‌اند، چون در مرتبه پایین‌تری هستند، وجودشان به عدم و خیرشان به نقص و شر آمیخته است و لازمه‌اتم و اکمل بودن مجموعه عالم آن است که همه مراتب هستی از فرشته و انسان، جن و شیطان، پرنده و چرنده، درنده و خزنده و همه موجودات بری و بحری وجود داشته‌باشد؛ البته کسی که بخواهد در جهان هستی جزئی‌نگری کند و یا از زاویه منافع محدود شخصی خود به آن بنگرد، ممکن است، جز بی‌نظمی و شر نبیند؛ چنان‌که برخی فیلسوفان وجود حوادث ناخوشایند را دلیل بر عدم علم و قدرت و خیر مطلق خدا و ذات واجب الوجود دانستند^{۵۷}.

یکی از مصادیق شرّ که قرآن هم آن را شرّ رساننده معرفی کرده، شیطان است. شیطان در لسان قرآن موجودی وسوسه‌گر، گمراه‌کننده و دشمن انسان و شرّ رساننده به او معرفی شده است. اینک این سؤال مطرح است که چرا خداوند چنین موجود شرّی را که منشأ بسیاری از شرور اخلاقی است، آفریده است.

علامه طباطبایی در این زمینه دو نکته را خاطر نشان ساخته، می‌نویسد:

۱. هر چیزی که متعلق خلقت و آفرینش الهی است، فی‌نفسه (وجودش بدون اضافه

غیر) خیر است؛ چون خدا کسی است که مخلوقاتش را نیکو آفریده و پروردگار

جهانیان است^{۵۸}.

۲. عالم آفرینش با همه کثرت اجزا و وسعت طول و عرضش مجموعه‌ای به هم پیوسته و وابسته است؛ به گونه‌ای که اولش به آخرش برمی‌گردد؛ پس آفرینش برخی از آنها مستلزم آفرینش برخی دیگر است؛ بنابراین اختلافی که بین موجودات عالم است، موجب قوام عالم است و گر نه چنانچه بین موجودات عالم اختلافی نبود و از نظر کمال و نقص تفاوت نداشتند، میان آنها تمایزی وجود نداشت؛ بنابر این وجود شیطان که به بدی خوانده می‌شود، از ارکان عالم است.^{۵۹}

با این بیان وجود حیوانات درنده و گزنده مثل گرگ و مار و ملخ هم توجیه می‌شود. در نظام کل جهان هر چیز در جای خودش نیکوست؛ چون آنها را خداوند آفریده است و خداوند هم هر چیزی را به بهترین وجه خلق کرده است.^{۶۰} و نیز او را به راه کمالش هدایت نموده است.^{۶۱} پس بر اساس برهان لمّی و بینش قرآنی جهان از بهترین نظام برخوردار است و هر موجودی که در آن لباس وجود پوشیده خیرش غالب و شرّش اندک است. با یک محاسبه ساده ثابت می‌شود، شمار حیوانات ضارّ و مودّی که به انسان‌ها زیان می‌رسانند، بسیار کم است؛ به علاوه این زبان‌رسانی تنها در پاره‌ای از اوقات رخ می‌دهد. علاوه بر این آنها از حیث ذاتشان شرّ نیستند؛ بلکه نسبت به انسان شرّند.

میردامادی در این زمینه می‌نویسد:

این شرّ نسبی که عارض برخی موجودات در نظام هستی می‌شود، شرّ بودنش از این روست که موجب فقدان کمال فعلی برخی از موجودات می‌گردد. این شرّها امور نادر و اتفاقی هستند که گاه گاهی برای افراد پیش می‌آید و این شرّهای اندک از لوازم خیرهای بزرگ و ثابت و همیشگی آن موجودات در نظام کلی وجود است.^{۶۲}

اکنون خیر بودن شرور با تجربه ثابت شده است؛ برای مثال مارها سموم هوا را جذب می‌کنند و از این طریق برای جامعه انسانی هوای پاک می‌سازند. پس مصلحت‌های نهفته‌ای در خلقت اینهاست که خدای حکیم آنها را خلق کرده است. خیام گوید:

اسرار ازل را نه تو دانسی و نه من

وین حرف معما نه تو خوانسی و نه من

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت

کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت

هر کس سخنی از سر سودا گفته است

زان روی که هست کس نمی داند گفت^{۶۳}

علت حوادث طبیعی هم در نظام کلی عالم قابل توجیه است؛ چون آنچه خدای سبحان پدید می آورد، خیرات وجودی است؛ اما اگر آتشی مؤمنی را می سوزاند و دریا جوانی را به کام خود فرو می برد، اینها از لوازم وجود آنهاست. خداوند جهان را بر اساس قوانین ثابت و سنن محکمی آفریده است. تبدیل و تغییری در سنن الهی راه ندارد^{۶۴}؛ مگر اینکه خود خداوند سنتی را به جای سنت دیگر آورد؛ مانند آنجایی که آتش بر ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید سرد و سلامت می شود^{۶۵} و آنجا که رود نیل برای نجات موسی و قومش از وسط شکافته می شود^{۶۶}.

البته همواره چنین نیست که آتش مؤمنان را نسوزاند. در قرآن آمده است:

قَتِيلَ اصْحَابِ الْأُخْدُودِ الثَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ اذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَ هُمْ عَلٰى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ؛ کشته باد صاحبان گودالها [که در آنها] آتش فروزان بود. زمانی که بر [کنار] آنها می نشستند و بر آنچه به مؤمنان می کردند، می نگریستند.

پس با نگاه کلی بر عالم و بر اساس برهان لمّی چون عالم صادر از مبدأ خیر و علم و حکمت و قدرت مطلق است، هر قدر از حسن و جمال که شایسته این نظام بوده است، بر تن آن پوشانده شده است. زمین را چون گهواره ای بر زیربای آدیان گسترانده^{۶۷} و آسمانها را با همه زیباییش از سیارات و ستارگان بر بالای سرمان برافراشته است^{۶۸}. درختان با طراوت و گلهای رنگارنگ و دریاهاى عظیم و آبشارها و کوههای با جمال و جلال را که هر یک نشان از عظمت و قدرت صانع آن دارند، مُسَخَّر انسان نموده است^{۶۹}.

پس اگر هر از گاهی جنبشی در زمین پدید می آید و در گوشه ای از کره زمین خانه سست بنیانی از جای کنده می شود، این را نمی توان نقص خلقت و خالق به

شمار آورد.

البته بلاهای طبیعی نظیر زلزله و بادهای طوفنده و صاعقه‌ها و... دلیل دیگری هم دارد که در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد.

۵. شناخت انسان و غایت حیات او از دیدگاه قرآن

بسیاری از شبهاتی که در خصوص مسأله شرّ برای برخی پیش آمده‌است، به جهت غفلت از مقام و موقعیت و منزلت انسان و هدف از حیات اوست. در نظر آنهایی که بنیاد اخلاق را مبتنی بر سود و زیان می‌شمارند^{۷۰} یا آنهایی که پایه زندگی را کسب لذت و خوشی و خودخواهی و نفس‌پروری می‌دانند^{۷۱}، هر چه که با تمایلات نفسانی ناخوشایند باشد، شرّ است؛ اما آیا خدا انسان را برای ارضای تمایلات نفسانی آفرید؟ پاسخ این سؤال را از کلام الهی می‌گیریم.

۱- انسان برگزیده خدا برای خلافت الهی و آگاه به علم اسماء است^{۷۲}. خلیفه باید به صفات مستخلف متصف باشد. خدای سبحان که دارای اسماء حسنی و صفات علیاست، انسان هم باید به همین صفات و اسماء موصوف گردد. خدای سبحان انسان را بر مثال خویش بیافرید تا اینکه معرفت انسان آینه معرفت رحمان باشد. پس انسان موجودی عالم، قادر، مرید، سمیع و بصیر است و همین صفات الهی است که او را به مقام خلیفة اللّهی رسانده و او را شایسته امانتی ساخته‌است که آسمان و زمین از برداشتش بیم داشتند^{۷۳}؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

أَنَا عَرْضْنَا الْإِمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ....^{۷۴}؛ ما امانت‌مان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از برداشتن آن سر باز زدند و از آن بیم داشتند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید....

به فرموده علامه طباطبایی این خلافت الهی اختصاص به آدم عليه السلام ندارد. مراد نوع انسان است و معنای تعلیم اسماء هم به ودیعت گذاشتن این علم در نوع

انسان است. اگر انسان به این راه هدایت شود، این امکان برایش هست که آن را از حالت قوه به فعل تبدیل کند.^{۷۵}

پس کرامت و فضیلت انسان از آن روست که حامل امانت الهی است و آن یا عقلی است که مناط انتخاب و مسئولیت‌پذیری و اختیار است و یا ولایت الهی و استکمال^{۷۶}؛ بواسطهٔ دین حق از حیث علم و عمل است^{۷۷}، البته پیداست که تحقق این حقیقت هم جز به واسطهٔ عقل که اشرف مخلوقات الهی است^{۷۸}، تحصیل نمی‌گردد.

۲- با آنچه آمد، آشکار می‌شود که در بینش قرآنی و فلسفهٔ الهی هدف از حیات انسانی در این جهان لذت‌جویی و کام‌جویی و خوشگذرانی نیست که اگر چیزی را منافی خوشگذرانی‌هایش یافت، شرّ پندارد؛ بلکه هدف پیمودن جادهٔ کمال و رسیدن به قلّهٔ سعادت جاودانی و استقرار در جوار رحمت و رضا و رضوان الهی است^{۷۹}؛ اما باید دانست که در این مسیر‌گرده‌های سختی است که شرط ورود به جنت رضوان الهی گذشتن از آنهاست.

این‌گرده‌ها را خدای سبحان اینگونه معرفی می‌کند:

و ما ادراک ما العقبه فک رقبه او اطعام فی یوم ذی مسغبه یتیمًا
 ذا مقربة او مسکینًا ذا متربة ثم کان من الذین امنوا و تواصوا
 بالصبر و تواصوا بالمرحمة^{۸۰}؛ و توجه دانی‌گرده چیست؟ برده‌ای را آزاد
 کردن یا در روز گرسنگی طعام دادن به یتیمی خویشاوند یا بینوایی خاک‌نشین؛
 علاوه بر این از زمرهٔ کسانی باشد که ایمان آورده و همدیگر را به شکیبایی و
 مهربانی سفارش کرده‌اند.

مقام خلافت‌اللهی به آسانی دست‌یافتنی نیست؛ بلکه باید از این‌گرده

گذشت و از امتحان‌اللهی سرفراز بیرون آمد:

الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً^{۸۱}؛ آنکه مرگ
 و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید (و روشن سازد) که کدامیک از شما
 نیکوکارترید.

امتحان‌های الهی گاه با نعمت دادن است و گاه با نعمت ستاندن:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي وَ
 إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ^{۸۲}؛ اما انسان چون
 پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت بخشد، گوید:
 پروردگارم مرا گرامی داشت و اما چون او را بیازماید و روزی را بر او تنگ گیرد،
 گوید: پروردگارم مرا خوار داشت.

در جای دیگر می فرماید:

و نَبَلُواكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَّالْيَنَّا تَرْجِعُونَ^{۸۳}؛ شما را به خیر و شرّ
 مبتلا می کنیم تا بیازماییم و به سوی ما بازگردانیده می شوید.

پس در بینش قرآن خیر و شرّ، فقر و غنا، جنگ و صلح، صحت و مرض، همه
 برای امتحان و آزمایش انسان است و این امتحان هاست که اگر انسان از آنها پیروز
 درآید، به مقامات عالی انسانی و قرب الهی می رسد؛ چنان که در مورد حضرت
 ابراهیم می فرماید:

وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
 أِمَامًا^{۸۴}؛ وقتی خداوند ابراهیم علیه السلام را به اموری چند امتحان کرد و او همه را با
 موفقیت به پایان برد، فرمود: تو را پیشوای مردمان قرار دادم.

دسته ای از امتحان های الهی که متضمن تحمل سختی ها و فشارها و رنج ها و
 مصیبت هاست، برای ترفیع درجات صالحان است؛ اما دسته ای دیگر از مصائب
 و رنجها برای بیداری انسان از خواب غفلت است.

خدای تعالی در مورد خاندان فرعون می گوید:

وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
 يَذَّكَّرُونَ^{۸۵}؛ و ما فرعونیان را گرفتار قحط سالی و کاهش محصولات کردیم تا پند
 پذیرند.

در بینش قرآن گاهی رنجها و بلاها جنبه تربیتی دارد؛ اما اگر انسان نه با نعمت
 دادن شاکر حق و مجذوب دین خدا می شود و نه با بلاها و سختی ها متنبه
 می گردد؛ در این صورت خداوند او را رها می کند تا چند صباحی به عیش و
 طرب بپردازد؛ وقتی در شهوات فرو رفت و با دین حق به ستیز برخاست و هیچ
 امیدی به هدایت آنها نبود، به یکباره همچون قوم نوح گرفتار طوفان می گردد و

غرق می‌شود^{۸۶} یا ناگهان دچار زلزله‌های مهلک می‌شود و در آوار مدفون می‌شود^{۸۷}؛ پس پاره‌ای از شرور طبیعی نتیجه سرکشی اقوام کافر و معاند است تا عبرتی برای آیندگان باشد.

شبهه دیگری که در اینجا مطرح می‌شود، این است که چرا خدا انسان را مختار آفرید و به او توانایی اختیار شرور اخلاقی را داد که بعد مستوجب عذاب شود و برای چه او را به گونه‌ای نیافرید که همواره گزینش خیر نماید؟^{۸۸}

پاسخ این سؤال هم از آنچه بیشتر درباره خلقت شیطان آمد، آشکار می‌گردد که لازمه تمامیت کمال نظام هستی وجود انسان مختار است. جالب است که همین سؤال را فرشتگان در هنگام آفرینش آدم مطرح کرده، گفتند:

خدایا چرا می‌خواهی فسادگر و خون‌ریز بیافرینی؟ حال آنکه شاکرانه تو را نیایش می‌کنیم و تو را به پاکی یاد می‌کنیم فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید^{۸۹}.

خداوند خواسته موجودی بیافریند که مختارانه او را عبادت کند و مختارانه خیرات اخلاقی را گزینش نموده و از شرور و زشتی‌ها پرهیزد. شرط مختار بودن او این است که قدرت بر شرّ و گناه داشته باشد؛ با وجود این از آنها نخواسته است که اختیارشان را در راه شرّ استفاده کنند؛ بلکه همواره از آنان خواسته است، خیرات را گزینش نمایند و برای این منظور پیامبران را با آیات بیّنات و بشارت‌ها و تنذیرها فرستاده است تا گزینش خیر را برای او آسان گرداند و او را از انتخاب شرور برحذر دارد؛ حتی او را به بلاها گرفتار می‌کند تا از خواب غفلت بیدار گرداند و به راه حق باز آورد؛ اما اگر انسان از اختیار خودش سوء استفاده کرد و اراده‌اش را در جهت شرور اخلاقی به کار گرفت، خدا او را مسلوب الاراده نمی‌کند و قدرت را از او باز نمی‌ستاند که اگر چنین کند دیگر انسان، انسان نخواهد بود و گزینش‌های او در امور خیر و حسن هم شایسته تکریم نیست؛ پس گزینش‌گری و مختار بودن ذاتی انسان و جبلی خلقت اوست؛ در عین حال خداوند راهنما می‌فرستد و از این طریق به انسان راه را نشان می‌دهد تا آگاهانه خود شاکری و حق‌پذیری یا کافری و گمراهی را برگزیند^{۹۰}.

بلی انسان‌هایی چون انبیا در طول تاریخ بوده‌اند که در سراسر حیاتشان همواره خیر را گزینش کرده‌اند و در همه عمرشان هیچ شر اخلاقی و فعل قبیحی را مرتکب نشده‌اند؛ اما چنین نبوده‌است که اینان قدرت برگناه نداشتند؛ بلکه آنان با معرفتی که نسبت به خدای سبحان و بینشی که نسبت به باطن گناه داشتند، مختارانه از گناه پرهیز می‌کردند.

دسته دیگر از شرور طبیعی که بر انسان وارد می‌شود، هرگز او در اختیار آن دخالتی ندارد؛ مانند: نقص در خلقت چون نابینایی و کوری و لالی. انسان ناقص الخلقه در این جهان متحمل رنج و سختی می‌شود؛ بدون اینکه خود در پدید آمدن آن نقشی داشته باشد. این چگونه با قدرت و حکمت و رحمت خدا سازگار است؟

پاسخ این سؤال هم این است که خداوند جهان را بر اساس قوانین ثابتی خلق کرد و هر پدیده‌ای بر اساس علل آن تکون می‌یابد؛ چون خداوند از هرگونه ستمی در حق بندگان منزّه است؛ زیرا محتاج و جاهل و ممسک خیر نیست. اگر پدر و مادری دستورهای خداوند را در خوردن و آشامیدن به کار نگیرند و سایر قوانین شریعت و توصیه‌های بهداشتی را در هنگام انعقاد نطقه رعایت ننمایند و در دوران بارداری به وظایف الهی خویش عمل نکنند و مواظبت لازم را قبل از ولادت و بعد از آن از کودک خویش معمول نسازند و از این رهگذر نقصی به فرزندشان برسد، آنها به او ستم کردند؛ از این رو آنها باید پاسخ‌گوی عمل خویش باشند؛ چون امروز این امر مسلمی است که بسیاری از اوصاف از طریق ژن‌ها به کودکان منتقل می‌شود.

در عین حال خداوند به این افراد هم در دنیا و آخرت با نظر رحمت می‌نگرد؛ اولاً در دنیا بر آنها به اندازه توانشان تکلیف کرده و وظایفی را که بر افراد سالم و تندرست نهاده، از دوش آنها برداشته است^{۹۱}؛ ثانیاً خداوند با عوض دادن در قیامت آن نقص را جبران می‌نماید؛ چنان که در روایتی آمده‌است:

شخصی بادی‌نشین خدمت رسول خدا آمد و گفت: من به غیر واجبات با عمل دیگری

به سوی خدا تقرب نمی‌جویم. رسول خدا از علتش جو یا شد. اعرابی گفت: «لَإِنَّ اللَّهَ قَبَّحَ خَلْقِي؛ چون خدا رویم را زشت ساخت...». جبریل بر پیامبر فرود آمد و فرمود: خداوند بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید: بر آن بنده‌ام سلام مرا برسان و بگو: آیا راضی نیستی، در ازای این زشت‌رویی خداوند در قیامت تو را در امن و امانش قرار دهد؟ گفت: آیا خداوند مرا یاد کرده‌است؟ فرمود: بلی؛ اعرابی (بسیار مسرور گشته)، گفت: دیگر از هیچ عمل خیری دست نمی‌کشم^{۹۲}.

متکلمان شیعه در اینگونه آلام و رنجها که از قصور و تقصیر مؤلم نیست، قاعده «عَوْض» را جاری دانسته‌اند؛ چنان که خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: بر خداوند است که در مقابل غم و رنجی که به انسان می‌رسد و منفعتی که به سبب آن از دستش می‌رود با عوض دادن جبران کند^{۹۳}.

قرآن کریم درباره‌ی شهیدایی که بزرگترین شرّ به حسابهای بشری یعنی مرگ با شمشیر و کشته شدن در راه خدا را به جان خریدند و در مقابل به مقام رضا و رضوان الهی رسیدند، می‌فرماید:

فَرِحِينَ بِمَا أُتِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ^{۹۴}؛

به فضل و رحمتی که خداوند نصیب آنها گردانیده، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنها نپیوسته‌اند، شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند، شادی می‌کنند.

پس نوع جهان‌بینی افراد در اینکه چه چیزی شرّ و چه چیزی خیر است، نقش اساسی دارد.

۶. تفاوت دیدگاه قرآن با نگرش‌های بشری در تحلیل شر

این بحث را با تبیین آیه‌ی شریفه‌ی زیر آغاز می‌کنیم:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ

لا تَعْلَمُونَ^{۹۵}؛ [ای مؤمنان] پیکار در راه خدا بر شما واجب شده است؛ حال آنکه آن بر شما ناگوار است و بسا چیزی را ناگوار بدانید و آن برای شما خیر است و چه بسا که چیزی را شما دوست دارید و آن برای شما شر است و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.

آیه شریفه درباره جهاد و جنگیدن با کفار و مشرکین نازل شده است؛ اما در ضمن آن یک حکم کلی از طبیعت بشری بیان شده است و آن اینکه شناخت انسان در خصوص خیر و شر ناقص است؛ چرا که انسان‌ها معمولاً هر چه را که موجب رنج او باشد، به خصوص اموری مثل جنگ که موجب فنای جان خود و عزیزان و زخم و جرح بدن‌ها و ضررهای اقتصادی و رخت بر بستن آرامش روانی و اجتماعی است، شرّ می‌دانند و هر چه را که موجب رفاه و آسایش و فزونی مال و حفظ جان خود و عزیزانش باشد، خیر می‌شمارند؛ اما آیا واقعاً هر رنجی حتی اگر موجب خیر برتری شود، شرّ است و هر خوشی و فزونی حتی اگر به شرّ بزرگتری منجر شود، خیر است؟

پاسخ به این سؤال بر اساس بینش‌های مختلف متفاوت است. آنهایی که هدف حیات را دست‌یابی به آسایش و آرامش و لذت‌جویی هر چه بیشتر این دنیای عاجل می‌دانند، طبیعی است که هر امری را که موجب از دست رفتن اینها و ایجاد رنج و درد باشد، شرّ می‌دانند؛ اما کسانی که هستی را به چند صباح دنیا محدود نمی‌دانند و هدف حیات را خوشی‌های عاجل نمی‌دانند و به عالم وسیع‌تر آجل و حیاتی برتر می‌اندیشند و رضا و رضوان الهی را می‌خواهند و قلبشان در لذت وصال محبوب سرمدیشان پر می‌زند، حاضرند همه این رنجها را به جان بخرند و این امور را نه تنها شرّ نمی‌دانند؛ بلکه خیر و جمیل می‌دانند؛ چنان که امیر مؤمنان انسش را به مرگ از آنسی که نوزادان به پستان مادرانشان دارند، بیشتر می‌داند^{۹۶} و زینب کبری در پاسخ ابن زیاد وقتی از روی سرزنش گفت، خدا با خاندان حسین چنین کرد، فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛ جز زیبایی ندیدم».

حسین بن علی علیه السلام می فرماید:

إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا^{۹۷}؛ من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز هلاک نمی بینم.

و در روز عاشورا می فرماید:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ^{۹۸}؛ خدایا آنچه قضای توست، به جان می پذیرم و تنها تو معبود (و معشوق) منی.

بابا طاهر همدانی در رباعیاتش در این زمینه نیکو سروده است:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد^{۹۹}

نتیجه اینکه انسان بدون مدد وحی نمی تواند به خیر و شر بودن همه امور علم پیدا کند؛ چه بسا اموری را بر حسب ظاهر شر بدانند؛ اما در واقع برای او خیر باشد و یا به عکس چیزی را با محاسبات فکری خودش نافع و خیر بدانند؛ اما در واقع شر باشد. پس چنین نیست که هر چه را مطابق میل و ذائقه ما نبود و بر اثر تسویلات نفس اماره و وسوسه های شیطان مکروه و زشت دانستیم، در واقع هم چنین باشد. قرآن کریم در آیه دیگری نظیر آیه سابق می فرماید:

فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا^{۱۰۰}؛ چه بسا چیزی را ناپسند می پندارید؛ در حالی که خداوند در آن خیر فراوانی قرار می دهد.

با این بیان شاید نظریه «توهم انگاری شر»^{۱۰۱} قدری تقویت شود؛ البته نه به نحو قضیه کلی که بگوییم هر آنچه را شر می دانیم، جزو هم و پندار نیست. قرآن کریم به نحو جزئی بیان می دارد که بسا اموری را شما مکروه دانسته و از آن می گریزید، اما آن خیر است.

اینک می خواهیم این مسأله را بررسی کنیم که چرا در معرفت خیر و شر اختلاف نظر وجود دارد: حقیقت این است که انسان هرچه بیشتر آینه دلش را از گناه تطهیر نماید و تقوا پیشه کند، خداوند توفیق شناخت حق را از باطل به او بیشتر عنایت می فرماید؛ یعنی خیرات و شرور واقعی را به او بهتر می نمایاند و در

مقام عمل خیرگزین و شرگریز می شود. خدای سبحان می فرماید:

إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا^{۱۰۲}؛ اگر از خدا پروا کنید، برایتان تمیز حق از باطل قرار می‌دهد.

در جای دیگر می‌فرماید:

و اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۱۰۳}؛ از خدا پروا کنید (و نافرمانی خدا نکنید) و خداوند به شما آموزش می‌دهد و خداوند بر هر چیز آگاه است.

در مقابل، در وصف گناه پیشه‌گان می‌گوید:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُ السَّوْءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ^{۱۰۴}؛ سپس فرجام کسانی که بدی کردند، بدتر بود [چرا] که آیات الهی را تکذیب کردند.

کی‌یرکگور، فیلسوف و عارف دانمارکی می‌گوید:

علت اساسی اختلاف انسان‌ها در معرفت عالم واقع گناه کردن است. هر که گناه نکند، صحیفهٔ دل او مثل آینه پاک می‌شود و عالم واقع تماماً در او منتقش می‌گردد^{۱۰۵}.

خانم ادی این زن متأله آمریکایی می‌گوید: «برای اینکه دچار توهم مرگ نشویم باید گناه نکنیم^{۱۰۶}».

فیلسوفان مسلمان نیز همواره بر این حقیقت تاکید نموده‌اند و عارفان اصلی‌ترین راه معرفت را تزکیه دل دانستند^{۱۰۷}.

نتیجه اینکه نوع نگرش ما به هستی و حوادثی که پیرامون ما رخ می‌دهد، در تقسیم امور به خیر و شر بسیار دخیل است. مثلاً برخی انسانها مرگ را بزرگترین شرّ می‌دانند؛ اما امیرالمومنین علی علیه السلام وقتی مرگ به سراغش می‌آید، می‌فرماید: **فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ**؛ به پروردگار کعبه، ستگار شدم.

و در روایت دیگر می‌فرماید:

افضل تحفة المؤمن الموت^{۱۰۸}؛ بهترین هدیه برای مؤمن مرگ است.

باز هم ایشان می‌فرماید:

شَوْقُوا انْفِسَكُمْ إِلَىٰ نَعِيمِ الْجَنَّةِ تَحِبُّوا الْمَوْتَ وَ تَمَقَّتُوا الْحَيَاةَ^{۱۰۹}؛ جان‌هایتان را به نعمتهای بهشت مشتاق کنید تا علاقمند به مرگ و بی‌رغبت به زندگی دنیا شوید.

اما انسان‌هایی که با بینش مادی به جهان می‌نگرند، هراسناک‌ترین و شرّ‌ترین

حادثه برای آنها مرگ است.

نکته مهم دیگری که در این زمینه باید متذکر شد، اینکه بر اساس بیش توحیدی خداوند، پروردگار جهانیان و مالک حقیقی انسان و جهان است و هر گونه تصرف مالک در ملکش مجاز و جای اعتراض نیست و این یک امری است که عقلا آن را پذیرفته و بی نیاز از برهان می دانند؛ پس وقتی خداوند مالک موت و حیات، و اموال و فرزندان ماست و خلاصه ولایت مطلق بر جهان از آن اوست^{۱۱۰}، ما تنها امانتدار او هستیم؛ حال آیا حق داریم، وقتی صاحب مال امانتش را از ما باز می ستانند، به او اعتراض نماییم و این عمل را دلیل بر بی عدالتی یا بی رحمی او بدانیم؟ مسلماً نه.

پس بخشی از اعتراضات ما از اینجا نشأت می گیرد که ما خود را مالک حقیقی می دانیم و این خودمحوری موجب می شود که هرگونه فقدان در جان و مال و فرزندانمان را شرّ دانسته و آن را به خدا منتسب نماییم و یا بگوییم: چرا خدا از ما دفع شرور نکرده است؟

نکته سوم اینکه برخی از این آسیب ها و فقدان ها که با بیش ظاهری شرتند، در باطن آنها رموزی از خیر و مصلحت نهفته است و چون ما به آنها آگاه نیستیم، اعتراض می کنیم.

این مسأله در قرآن به وجه زیبایی در داستان موسی علیه السلام و خضر علیه السلام که صاحب علمی از جانب خداوند در زمینه حکمتها و مصلحت های واقعی بود^{۱۱۱}، بیان شده است؛ آنجا که حضرت موسی علیه السلام که به ظاهر شریعت مأمور است، به او اعتراض می نماید و او را به شر اخلاقی و ارتکاب جرم متهم می کند^{۱۱۲}. مخصوصاً وقتی می بیند، خضر نوجوانی را بدون گفتگو کشت. موسی به او گفت:

آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود، بی گناه کشتی. کار بسیار زشت و ناپسندی کردی^{۱۱۳}.

مصالح کارهایش را به او گفت و از او جدا شد^{۱۱۴}.

ما چگونه بدون آنکه به حکمت افعال خداوند پی ببریم، به خود اجازه می دهیم که بی محابا خدای یکتای عالم قادر حکیم عادل مهربان را متهم به عجز یا جهل و یا نامهربانی و ظلم نماییم. این بزرگترین بی عدالتی است که از روی جهل به حکمت ها و مصالح امور جهان، به بی نظمی و غیر احسن بودن نظام هستی حکم کرده و آن را دلیل بر جهل یا عجز یا بخل خالق آن بدانیم؛ پس هر آنچه به نظر قاصر ما بر خلاف مصلحت است، در نظام کلی جهان بجا و عادلانه است^{۱۱۵}.

نتیجه اینکه حوادث و مصائبی که بر انسان فرود می آید و درد و رنج او را موجب می شود، اگر متضمن هیچ مصلحت و خیر عاجل یا آجل نباشد، شرّ و منافی خیرخواهی خداوند است؛ اما اگر متضمن مصلحتی باشد، دلیل بر رحمت و خیرخواه بودن اوست و ما چون به برهان لمّی ثابت کردیم، خداوند واجب الوجود و واجب الفیض و الرحمه است و این با تعالیم و حیاتی هم تأیید شده است^{۱۱۶}، یقین داریم که آنچه از خیر و خوبی به ما می رسد، از جانب خدا و اگر شرّی به ما می رسد، از جانب عملکرد خودمان است.

پس سختی ها و گرفتاری هایی که به ما می رسد یا مکافات اعمالمان است و یا امتحان هایی است که بعد از گذر از هر یک از آنها رتبه ای به کمالات ما اضافه شده، موجب جذب محبت خدا و تقرب آدمی به اوست و درجه ای بر مقامات اخروی انسان افزوده خواهد شد.

وقتی آدمی مکافات عمل را در دنیا چشید، رهایی از عذاب اخروی نصیب او خواهد بود؛ چرا که بر اساس عدل الهی اگر بنده ای مجازات عملی را به تمامه در دنیا متحمل شد از گناه پاک می گردد و جایی برای مجازات او در آخرت نخواهد بود. پس چنین نیست که اگر بنده ای در دنیا همواره در رفاه و آسایش و خوشگذرانی بود و خداوند به او عمر طولانی و مال و منال فراوان داد، برای او خیر است؛ بلکه مسئولیتش سنگین تر و حسابش مشکل تر است و اگر این

امکانات و سرمایه‌ها را در راه باطل به کار گرفت، موجب فزونی عذاب اخروی او خواهد بود؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

و لا يحسبن الذين كفروا انما نملی لهم خیرٌ لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذابٌ مهین^{۱۱۷}؛ آنهایی که به راه کفر و ناسپاسی رفتند، نپندارند که اگر در دنیا به آنها مهلتی داده‌ایم (که در آن به مستی و خوشگذرانی مشغول شدند)، به سود آنهاست؛ بلکه به آنها مهلتی دادیم تا بر بار گناهشان بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای [فراهم] است.

اینجاست که امام سجاده علیه السلام می‌فرماید:

[الهی] فان قدرت لنا فراغاً من شغلٍ فاجعله فراغاً سلامیه لا تدرکنا فيه تبعه^{۱۱۸}؛ خدایا اگر برای ما در این دنیا آسودگی و فراغتی از کارها مقدر نمودی، آن را از آفات گناه سلامت بدار.

در جای دیگر هنگامی که بیماری بر آن حضرت روی می‌آورد، می‌فرمود:

فما ادري يا الهی ائ الحالین احق بالشکر لك... أ وقت الصحة... أم وقت العلة محضتني بها... تخفيفاً لما ثقل به علیّ ظهري من الخطيئات^{۱۱۹}؛ خدایا نمی‌دانم کدام حال (تندرستی و مرض) برای سپاس‌گزاری تو سزاوارتر است؟ هنگام تندرستی... یا هنگام بیماری که مرا با آن از گناهان رهانیدی و پشتم را از بار گناه سبک کردی.

پس انسان مؤمنی که با بینش توحیدی به هستی نگاه می‌کند، نه تندرستی و رفاه را مطلقاً خیر می‌داند و نه بیماری و گرفتاری‌های دنیا را مطلقاً شر. چرا که اگر تندرستی موجب توفیق بیشتر در طاعت خداوند باشد، خیر است و اگر موجب انباشته شدن گناه در پرونده اعمال باشد، شر است؛ چون تبعات آن عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو است؛ در مقابل، بیماری وقتی موجب تخفیف بار گناه باشد، خیر است؛ چون از شر بزرگتری که عذاب اخروی باشد، جلوگیری می‌کند.

پس تفسیر ما از خیرات و شرور و اینکه چه چیزهایی را مصداق خیر و چه چیزی را مصداق شر بدانیم، وابسته به این است که با کدام جهان‌بینی، جهان و انسان را تفسیر نماییم. این بینش‌ها و نگرش‌های زیربنایی موضع ما را در قبال دردها و رنج‌ها و آلام و مصائب روشن می‌کند. در نگاه عارف همه رویدادها خیر

است، و سرّ فراق یار است؛ چنان که حافظ می گوید:

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد
و در جای دیگر می گوید:

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش که بد به خاطر امیدوار ما نرسد^{۱۲۰}

شاعر نابینا، ابوالعلائی مَعْرَی گوید: «من خدا را بر نابینایم، سپاس گذارم؛ چنان که دیگران بر بینایی سپاس گویند»^{۱۲۱}.

۷. خاتمه سخن

- حاصل آنچه درباره حقیقت شر و اقسام آن گفته آمد، به این قرار است:
۱. خداوند در بیان حقیقت شر به لسان مردم سخن گفته است؛ اما در بیان مصادیق آن تفکر بشری را اصلاح نموده است. برخی اموری را نظیر جنگ در راه خدا شرّ می دانند؛ اما خداوند می فرماید: چه بسا اموری را شما ناخوشایند می دارید؛ ولی مصلحت و خیر شما در آن است و به عکس.
 ۲. شرور به طور کلی دو بخشند: بخشی از آن از اختیار انسان بیرون است و برخی با انتخاب و اختیار انسان پدید می آید. بخش اول را معمولاً شرور طبیعی و بخش دوم را شرور اخلاقی گویند.
 ۳. برخی از شرور طبیعی نظیر آتش گرفتن خانه یک فقیر یا خرابه شدن خانه ها بر اثر زلزله و آتشفشان و سیل و جز اینها از لوازم جدایی ناپذیر طبیعت و سنت خدا در جهان است و خداوند بی گناهی را که قربانی این حوادث می شوند، در قیامت عوض می دهد.
 ۴. شرور طبیعی گاهی نتیجه سوء اختیار انسان و ثمره گناهان و بی عدالتیهای اوست که به صورت عذاب الهی بر قومی فرود می آید؛ مثل طوفان نوح و زلزله در ثمود و سنگ باران اصحاب فیل^{۱۲۲}.
 ۵. از شروری که از سوی مخلوقات پدید می آید، باید به خدا پناه برد: «قل

اعوذ برب الفلق من شرِّ ما خلق»^{۱۲۳}؛ چون این شرور ریشه در شرِّ اخلاقی آنها دارد.

۷. راه نجات از شروری که مایهٔ تنبیه و بیداری انسان‌هاست، مثل گرفتار شدن حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی توبه و توجه به خداست^{۱۲۴}.

۸. اموری که برای امتحان انسان‌ها و تمیز مؤمنان واقعی از مدعیان و ترفیع درجات مؤمنان حقیقی است، مثل جنگ و امر به ابراهیم علیه السلام به کشتن فرزند^{۱۲۵} و دیگر احکامی که شاق به نظر می‌رسد، مثل حج^{۱۲۶} و روزهٔ رمضان^{۱۲۷} در روزهای طولانی و گرم تابستان و مانند آنها که در ظاهر شر به نظر می‌رسد، در واقع و در نگاه مؤمنان حقیقی خیرند. چنان‌که امام خمینی «ره» می‌فرماید:

تکالیف الهی همه الطاف الهی است و داروهایی است ربانی برای درمان روحهای بیمار و دل‌های ناخوش... [حتی] آتش دوزخ نسبت به گنهکاران از مؤمنین، لطف است و عنایت و راهی است به جوار الهی^{۱۲۸}.

پس جهنم هم در نظام کلی خلقت و مجموعهٔ حیات بشر در دنیا و آخرت خیر و نعمت است. قرآن کریم می‌فرماید:

يُعرفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ فَيَأَيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَسْطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ اِنَّ فَيَأَيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ^{۱۲۹}

مجموعه این آیات می‌رساند که گرفتن مجرمان و بدکاران و انداختن آنها به آتش جهنم و معدَّب ساختن آنها در مجموعهٔ نظام خیر است و خداوند آن را نعمت غیر قابل انکار برای مؤمنان می‌داند.

پس در مجموعه هستی آنچه از ناحیه علم و قدرت و مشیت الهی صادر می‌شود، خیر است و آنچه که شر است، از سوء اختیار مخلوقات مرید و مختار است؛ اما همین‌ها را آدمی می‌تواند با مبارزه کردن و مدد گرفتن از خدا دفع نماید.

پی‌نوشت‌ها.....

۳۳. بقره / ۲۱.

۳۴. طلاق / ۱۲.

۳۵. انعام / ۵۹.

۳۶. آل عمران / ۱۸.

۳۷. مومنون / ۱۸.

۳۸. نمل / ۱۷.

۳۹. انبیاء / ۸۱.

۴۰. انبیاء / ۸۲.

۴۱. انبیاء / ۸۴-۸۰.

۴۲. بقره / ۴۹.

۴۳. انبیاء / ۶۸.

۴۴. قصص / ۷۶.

۴۵. خلاصه سؤال کارنمن و لهر (James cornman and keith lehrer) این است:

اگر تو (خدا) توانایی و دانش آفریدن هر جهان منطقیاً ممکن را داشتی، آیا جهانی مانند این جهان می‌آفریدی (جهانی که روشنترین انواع شرّ آن، درد و سختی و رنج است)؟ حال که جهان فعلی بهترین جهان ممکن نیست، پس وجود خدای دانای مطلق، توانای مطلق و خیرخواه مستبعد یا نامحتمل است؛ یعنی وجود خدا نامحتمل است (الوین پلانتینجا، ترجمه محمد سعیدی مهر، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۶ش، ص ۱۱۸).

۴۶. در تعالیم زرتشت.... تأکید شده است که از اوّل خلقت عالم دو روح ذاتاً ناسازگار و متخاصم در عالم وجود دارد که این دو در متون بعدی با عنوان انگیره مینو (اهریمن) و اهورامزدا [سپند مینو] به چشم می‌خورد. در هات ۵۷ اوستا آمده است: «آن که از هنگام آفرینش نیک و بد بر دست آن دو مینو (سپند مینو و انگیره [مینو]) [هرگز] نخفته و جهان آشه را پاسدارای کرده است» (خدا و مسأله شرّ، محمد حسن قدردان قراملکی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۳۷۷ش، ص ۲۶۳ و ۲۶۴).

۴۷. جی‌ال مکی فیلسوف انگلیسی (م ۱۹۸۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «شر و قدرت مطلق» می‌نویسد:

«مشکل در ساده‌ترین صورت آن چنین است: خدا قادر مطلق است. خدا خیرخواه مطلق است؛ با این حال شرّ وجود دارد. به نظر می‌رسد، تناقضی بین این سه قضیه وجود دارد؛ به گونه‌ای که اگر دو تای آن صادق باشد، سومی کاذب خواهد بود» (فلسفه دین، الوین پلانتینجا، پیشین، ص ۴۴).

۴۸. ر.ک، ملاصدرا، اسفار، ج ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱، ص ۵۸.

۴۹. ابن سینا، الهیات شفا، تحقیق حسن‌زاده آملی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ج ۱، ۱۳۷۶ش، ص ۲۶.

۵۰. ر.ک. سید حسن مصطفوی؛ درسهای الهیات شفا، مقاله اول، فصل سوم.

۵۱. ر.ک. محمدحسن قدردان قراماکی، خدا و مسأله شرّ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۷ش، ص ۲۷.
۵۲. حدید/۳.
۵۳. حدید/۳.
۵۴. صدر المتألهین، اسفار، پیشین، ج ۶، ص ۱۴ و ۱۵ با تلخیص.
۵۵. همان، صص ۲۴ تا ۲۶.
۵۶. حدید/۳.
۵۷. ر.ک. الوین پلاتینجا، فلسفه دین، پیشین، ص ۱۱۸.
۵۸. سجده/۷۵.
۵۹. علامه طباطبائی، میزان، بیروت، ج ۸، ص ۳۹.
۶۰. سجده/۷۵.
۶۱. طه/۵۰.
۶۲. میرداماد، قیسات، نسخه خطی، ص ۲۸۹.
۶۳. محمدتقی جعفری، تحلیل شخصیت خیام، مؤسسه کیهان، چ ۱، ۱۳۶۵ش، ص ۱۳۳.
۶۴. فاطر/۴۳.
۶۵. مجادله/۲۱.
۶۶. بروج/۷ تا ۵.
۶۷. نبا/۶.
۶۸. همان/۱۲ و ۱۳.
۶۹. لقمان/۲۰.
۷۰. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۲ و فلسفه هابز، ص ۱۱۲، تهران: کتابفروشی زوّار، ۱۳۴۴ش.
۷۱. همان، ج ۳، فلسفه نیچه: مرد برتر آن است که نیرومند باشد و هواها و تمایلات خود را برآورده کند؛ خوش باشد و....
۷۲. بقره/ ۳۰ و ۳۱.
۷۳. ملاصدرا، اسفار، ج ۱، ص ۲۶۵.
۷۴. احزاب/۷۲.
۷۵. علامه طباطبائی، میزان، ج ۱، پیشین، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.
۷۶. ر.ک. همان، ج ۱۶، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.
۷۷. علامه طباطبائی، میزان، ج ۱۶، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.
۷۸. وَ عَرَّتْ وَ جَلَّالِیْ مَا خَلَقَتْ خَلْقًا هُوَ احِبُّ اِلَیْ مَنْکَ وَ لَا اِکْمُنْکَ الْاٰفِیْ مِنْ احِبُّ (کلینی، اصول کافی، ج ۱، ترجمه جواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامیه، ص ۱۰ و ۱۱): [ای عقل] به عزت و جلالم سوگند که هیچ مخلوقی را که محبوب تر از تو باشد، خلق نکردم و کامل نمی‌کنم، مگر در کسی که او را دوست داشته باشم.
۷۹. فجر/ ۲۶ تا ۳۰.

۸۰. بلد ۱۲-۱۷.

۸۱. ملک ۲.

۸۲. فجر/ ۱۵ و ۱۶.

۸۳. انبیاء/ ۳۵.

۸۴. بقره/ ۱۲۴.

۸۵. اعراف ۱۳۰.

۸۶. اعراف/ ۶۴.

۸۷. همان/ ۷۸.

۸۸. الوین پلانتینجا در «فلسفه دین» اعتراض حی ال مکی را چنین تقریر می‌کند: «اگر خدا آدمیان را چنان ایجاد کرده باشد که در گزینش‌های آزاد خود گاهی خیر و گاهی شر را بر می‌گزینند، چرا نتوانسته‌است آنان را به گونه‌ای ایجاد کند که همواره مختارانه خیر را برگزینند. بدیهی است که ناکامی او در بهره‌برداری از این امکان هم با قدرت مطلق و هم با خیر مطلق بودن او ناسازگار است. ص ۷۶ و ۷۶.

۸۹. بقره/ ۳۰.

۹۰. انسان/ ۳.

۹۱. «لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج» (نور/ ۶۱). برخی مفسرین این بخش از آیه را دلیل بر معافیت نابینا و لنگ و مریض از جهاد دانسته‌اند (ر.ک. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۵ و محمدرضا قمی، کنزالدقائق، ج ۹، ص ۳۴۷. طباطبائی، المیزان، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۷.

۹۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، مکتبه اسلامی، ص ۱۸۰.

۹۳. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی، با تصحیح حسن زاده آملی، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق، ص ۳۳۲.

۹۴. آل عمران/ ۱۷۰.

۹۵. بقره/ ۲۱۶.

۹۶. «والله لاین ابی طالب أتئس بالموت من الطفل یتدی أمه» (نهج البلاغه، محمدعبد، بیروت، دارالبلاغه، ۱۹۹۳ق، ص ۹۳.

۹۷. محمدحسین طهرانی، لمعات الحسین، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، ج ۴، ۱۴۱۸ق، ص ۴۵.

۹۸. همان، ص ۹۲.

۹۹. باباطاهر همدانی، رباعیات، مقدمه احمد محمدی ملایری، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۵ش، ص ۳.

۱۰۰. نساء/ ۱۹.

۱۰۱. خانم مری بیکر ادی (Mary Baker Eddy ۱۸۲۲ - ۱۹۱۰م) بنیان‌گذار فرقه معرفت مسیحی می‌گوید: تا زمانی که در مقام نظر حق جو و در مقام عمل دنبال ادای وظیفه باشیم. دچار «توهم» نمی‌شویم؛ اما ما انسانها کم و بیش از این مسیر عدول می‌کنیم و چه بسا نواقص و

عیوبی داریم؛ لذا دچار «توهم» می‌شویم و چیزهای غیر واقعی را واقعی می‌پنداریم. شروری هم که در عالم ماده به نظر می‌رسند، آنها هم توهم هستند (ملکیان، مصطفی؛ پیشین، ص ۸ و ۹).

۱۰۲. انفال / ۲۹.

۱۰۳. بقره / ۲۸۲.

۱۰۴. روم / ۱۰.

۱۰۵. ر.ک. مصطفی ملکیان، جزوه مسائل کلامی جدید، پیشین، ص ۹.

۱۰۶. همان.

۱۰۷. ر.ک. شیخ اشراق، حکمة الاشراق، ترجمه سیدجعفر سجادی، ص چهارده و ملاصدرا، اسفار، ج ۱، مقدمه ۳ و سیدحسین شیخ الاسلامی، هدایة العلم فی تنظیم غررالحکم، باب میم، ص ۵۷۵، غرر حدیث شماره ۳۳۶۶.

۱۰۸. سید حسین شیخ الاسلامی، هدایة العلم فی تنظیم غرر الحکم، باب میم، ص ۵۷۵، ش ۳۳۶۶.

۱۰۹. همان، ص ۵۷۷.

۱۱۰. پیام هاجر، ش ۲۳۶، ص ۵۷.

۱۱۱. کهف / ۲۳۳.

۱۱۲. همان / ۲۳۳.

۱۱۳. همان / ۷۴.

۱۱۴. همان ۷۷ تا ۸۱.

۱۱۵. انعام / ۵۴.

۱۱۶. نساء / ۷۹.

۱۱۷. آل عمران / ۱۷۸.

۱۱۸. صحیفه سجادیه، علی نقی فیض الاسلام، ۱۳۷۵ق، ص ۹۱، مناجات ش ۱۱.

۱۱۹. همان، مناجات ش ۱۵، ص ۱۱۰. *کتابخانه علمیان در مطالعات قرآنی*

۱۲۰. دیوان حافظ از نسخه قزوینی، مقدمه بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، ج ۲، ۱۳۷۴ش، ص ۹۹ و ۹۸.

۱۲۱. محمدحسن قدردان فراملکی، خدا و مسأله شر، پیشین، ص ۴۰. *مجموعه علوم انسانی*

۱۲۲. فیل / ۴.

۱۲۳. فلق ۱ و ۲.

۱۲۴. انبیاء / ۸۷ و ۸۸.

۱۲۵. صافات / ۱۰۲ و ۱۰۳.

۱۲۶. بقره / ۱۹۶ و ۱۹۷.

۱۲۷. همان / ۱۸۲.

۱۲۸. امام خمینی، طلب و اراده، ترجمه و شرح سیداحمد فهری، مرکز انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۶۲ش، ص ۱۵۷.

۱۲۹. رحمن / ۴۴ تا ۴۱.